

و اما نقل سعادت و شقاوت باید دانست که در مقام وجود این تمیضات نبود چنانچه در باب ازل فرموده اند کائنات الله ولم یکن معه شیئی ولا اسم ولا رسم پس اختلاف مفاهیم ملک و شیطان و صالح و طالح و سعید و شقی و غیر ذلک ذاتی ایشان است و باین معنی فرموده اند السعید سعید قی الازل والشقی شقی ام بزل و حکماء فرموده اند جعل تر کبیبی باطلست و ما جعل الله الشمس مششوا و لکن جمله موجودا مثلا راستی ذاتی الف است و کجی ذاتی دال است که اگر الف را جاعل را جاعل راست سکند پیش از جعل دال باشد و اگر دال را جاعل کج کند پیش از جعل الف بودی پس پیش از جعل الف و دال میماند نه حقیقت آنها پس تا این تمیضات نبود موضوعی باقی نیست تا سؤال شود که چرا این چنین شد و آنچه از تمیض موضوع باقی بشیبت مثلا باز سؤال راه ندارد چون ذاتی است و ذاتی لا یبطل پس شان جاعل نیست مگر ابراز و اظهار آنچه کامن در گل پادر خار است اگر خورشید عالم تناب طیبیات و زبیاها و قاذورات و زشتیها را اظهار و ابراز کند برو یعنی نخواهد بود پس آنچه در این نشانه دنیا واقع میشود بوجهی ذاتی ماهیات من حیث هی ماهیات و خلط تریابی طینتهاست و بوجهی ناشی از اقتضای نشأت سابقه ماهیات است کما قال تعالی و ما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون، همه از انجام میترسند عبدالله از آغاز

و اما آخوند مجلسی اعلی الله مقامه نقل فرموده اند که خدا ایمان را خلق کرد و بنظر رحمت در وی نگرید و کفر را آفرید و بنظر اهیت در وی نگرید و گفت دشمن دارم کسی را که ترا قبول کند اول آنکه کفر بالنسب آفریده شده فاصلی ندارد چون بدم و عدی راجع است و در علوم حقیقت مبرهن است که بشر معمول بالعرض است پس کفر و عوایش بنور ایمان ظاهر است در حقیقت بظاهر بسته است و بطغیل آنها میتواند برای ظهور کام نهد در جانب رحمت و سعادت و نور و اهلش ظاهر از مظهر اقوی است و در جانب غضب و شقاوت و ظلمت و اهل اینها مظهر از ظاهر اقوی و اصیل تر باشد و تا این آنکه کفر را که آفرید مجبور نفرمود قائل را بر قبول بلکه فرمود و هدیناه الجدید و بسوء اختیار قبول نمود حق تعالی کفر را آفرید تا قدر و منزلت ایمان دانسته شود که لایعرف الاشیاء الا باضدادها .

روی تو روز من و روز من شب تار
ولیک رونق مه بی شبان تازی نیست
ملاقات سره مبرماید :

فرقت از قهرش اگر آبتن است
بهر قدر وصل اودانستن است
شاهد دل را فراش کوشمال
دل نداند قدر ایسام وصال
و آنچه در ستون مذکور است که در علمش گذشته بود که کفر قبول خواهند کرد هم چنین در علمش گذشته بود اختیار این کافر پس اختیار این اولاً باید بظهور میرسد و بعد کفر این پس در علم ازلی بمقتضای ذاتی خود کافر گذشته بود هیئت کفر او بسوء اختیار و بهین هیئت درین عالم بظهور میرسد پس کفر او حتمی است و اختیار هم حتمی است و جبری است و اگر بگویی که ماهیت کافر در ازل چگونه اقتضای کفر نمود و هر چیزی طالب خیر است نه

آرش کمانگیر و جشن تیرگان

اگر خوانند آرش را کمانگیر . که از ساری برو انداختی تیر
نو اندازی بجان من بگور اب . می هر ساعتی صد تیر برتساب
(نعرالدین گرگانی)

قدیمی ترین مأخذی که راجع به آرش تیر انداز نامی ایران ذکر می‌باشد
در نقره ۶ و ۳۷ تیر پشت می‌باشد و چنین مینویسد : تشر ستاره را یومند
فرهنگ را می‌ستایم که تند بسوی دریای فراخکرت تازد ، مانند آن تیر در هوا
بران که آرش تیر انداز بهترین تیر انداز آریایی از کوه آتیر یوخشوت
بسوی کوه خوانونت انداخت .

صاحب کتاب مجمل التواریخ و القمصن نام او را آرش شیوا تیر ضبط
نموده و میگوید بهرام چو بین رقیب خسرو پرویز مدعی بود که از خاندان آرش میباشد
در نو رونامه منسوب بحکیم عمر خیام نیشابوری در فصلی که در باب خصوصیات
(تیر و کمان) مینویسد میگوید : پس چون آرش و هادان بیامد بروز گسار منوچهر
کمان را به پنج پاره کرد هم از چوب هم از نی و به سریشم بهم استوار کرد
و بیگان آهن کرد .

ابو ریحان بیرونی در آثار الباقیه راجع به جشن تیرگان مکه در تیر روز
در تیر ماه اتفاق می‌افتد چنین مینویسد : پس از آنکه افراسیاب بنوچهر غلبه
کرد و او را در طبرستان محاصره نمود بر این قرار دادند مکه حدود خاکی
مکه از ایران بآید بتوران برگزار گردد بواسطه برش و خط سیر تیری معین
شود در این هنگام فرشته اسفندارند حاضر گشته امر کرد تا تیر و کمانی چنانکه
در ایستا بیان شده است برگزینند آنگاه آرش را که مرد شریف و حکیم و
و دینداری بود برای انداختن تیر بیاورند .

آرش برهنه شده بدن خویش را بهضار بنمود و گفت ای پادشاه و ای
مردم بیدم بنگرید مرا زخم و مرضی نیست ولی یقین دارم پس از انداختن
تیر قطعه قطعه شده فدای شما خواهم شد پس از آن دست بچله کمان برد و

شر، در جواب گوئیم که اقتضای ازلی نه موقوف بشر است و نه بخیر زیرا که خیر ملایم و متناسب وجود شئی است و سر ناملایم و ناموافق وجود شئی و مہیات و اعیان فایده در علم ازلی از خود وجود نداشته تا بتوان گفت فلان مثلا ملایم و دیگر ناملایم بودن و مترالی بودن مہیات در علم ازلی بوجه بیدئی چون ظهور مہیات است از مفاہیم شمس و قمر و حجر و مدر و مؤمن و کافر در دهن آدمی که وجود و خود نفس ناطقه است یا لذات و وجود آنها وجودی است متنبتہ و متعدده حکمہ در عالم طبیعت دارند و اما قوله تعالی و لو شاء لہدیکم اجمہین در علوم عربیہ مقررست کہ لو حرف امتناع است پس خواستن ہدایت تشریحیہ جمیع مردم کہ مقتضای رحمت رحیمی است ممنوع است و مقدوریت مشروط بامکان است ہر چند ہدایت تکوینیہ حکمہ مقتضی رحمت رحمانی است عموم و شمولش در خیر امکان است بل وجوب کما قال تعالی و بنا للذی اعطی کل شیئ خلقہ ثم ہدی ما یناہی الاہو آخذ بناصبتہا الطرق الی اللہ بعد ان تقاس الخلائق:

گفت پیغمبر کہ معراج سوسہ نیست بر معراج یونس اجتیا

و سابق ذکر شد کہ ہر مہینی و تمینی را اسمی از اسماء لطف و قہریہ دارد پس یک نوع اہتداء در کل از ممتعات است و یکمیہ مقصود از ہر دو طریق راہیست و خطوط از ہر طرفی از محیط بر کز و اصل است .

واما آنکہ چرا بعضی حرام گوشت شدند شارع مقدس در گوشت آنها خاصیتی مشاهده نمود کہ اگر آدمی بخورد متخلق باخلاق آنها میشود مثل سبیت در بعضی و اذیت دز بعضی و شدت شہوت در بعضی مثل خنزیر و دیگر آنکہ اخبار ولایت اہل بیت را قبول نکرده اند .

و اما آنکہ فایده آنها برای انس باید باشد اولاً آنها خلقت شده اند از برای تسبیح و عادت حق و ثانیاً آنکہ فایده منحصر در اکل نیست مگر ہر چیز برای تسکین شہوت بطن خلق شدہ است کہ اگر حلال گوشت نباشند ہی فایده باشند بسیار حیوانات تخمشان بجهت ضادات مفید است و عظامشان و شحمشان بلکہ پوستشان و ذبھشان خواص دارد کہ عقول قاصر است از بیان دیگر آنکہ غذای حلال گوشت ها میشوند و فایده کلی اعتبار گرفتن و تدبیر در وضع حکیم کردن و اینها بجهت انسان ناقص کہ بست تر از آنها است خلقت نشده بلکہ بجهت کامل مخلوق اند و کامل اینگونه حاجتها ندارد بلکہ اینها مرالی صفات اویند من حیث المہتہ النورانیہ دیگر بر جہل خلقت اینها بطریق لزوم و ضرورت است چنانچہ در بعضی اخبارات کہ از اخلاق بنی آدم مخلوقند مثل آنکہ شیر و پلنگ مثلا از غضب او و مار و عقرب از اذیت او و موش از سرقت او و مور از حرص او و ہیکذا و اما آنکہ چرا حق تعالی اینها را بعضی موذی بعضی مفید خلقت نمودہ چنین است قہر و غلبہ ہر یک بر دیگری طاعت آنست و مکلف بآنست بامر تکوینی و تشریح تکلیف ندارند و دیگر آنکہ درد را دادہ و دوا را ہم دادہ .
شیر شرزہ کردند حملہ تعلیم بآہوی ختن دادند رمیدن

و اما آنکہ گفتند نا بستندیدہ است نہ چنین است در بعضی موارد کثافت لطافت است و بالمعکس باشنہ اگر لطیف بودی بانکہ حرکتی آزرده شدی .
چہاں چون خطر احوال و چشم ابرواست کہ ہر چیزی بجای خویش نیکواست و لیمہ زنی طخوانی حیث حررت ذلك فی غایة الاستجمال مع ضیق المجال و صلا اللہ علی محمد و آلہ خیر آل .
< پایان >

بقوت خدا داد تیر از شست رها کرد و خود جانت تسلیم نمود ، خداوند به بناد امر فرمود تا تیر را حفظ نماید آن تیر از کوه رویان با قوسی نقطه مشرق بفرغانه رسید و بریشه درخت گردکان که در دنیا بزرگتر از آن درختی نبود نشست آن موضع را سرحد ایران و توران قرار دادند. کوبند از آنجائی سکه تیر برتاب شد و تا با بجای که فرو نشست شصت هزار فرسخ فاصله است بنا بر این جشن تیرگان بناسیت صلح ایران و توران میباشد .

مورخ شهر طبری نیز این داستان را ضبط کرده است این عبارت بلندی که از او نقل میکند چنین است : و هر دو ملک بر این عهد بستند و صلحنامه بنوشتنند پس آرش را اختیار کردند و آرش مردی بسود که از وی تیر انداز تر بود و بر تلی شد در آن حدود که از آن بلندتر کوهی نیست و تیری را نشان کرد و بینداخت براب جیعون بومین آمد .

میر خواند در روضة الصفا در صلح میان منوچهر و افراسیاب چنین مینویسد : مقرر و مشروط بر آنکه آرش از سر کوه دماوند تیری اندازد هر کجا که آن تیر فرو آمد فاصله میان دو مملکت آن محل بود و آرش بر قله جبل دماوند رفته تیری بجانب مشرق افکند از شست رها کرد و آن تیر از وقت طلوع آفتاب تا نیمروز در حرکت بود و هنگام استواء بر کنار جیعون افتاد .

صاحب تاریخ حبیب السیر می نگارد :

چون سیم نوبت افراسیاب ترک بملک ایران ساخت ، اهل ایران سر راه را بر او گرفتند چنانکه تلافی فریقین در دهستان جرجان قریب به آبسکون واقع شد ، بنوعی که نوذر شوریار سپهسالاری آن سپاه را به ازش داده خود بر تخت وی نشسته بود آرش همه روزه با افراسیاب در جنگ بود و در اکثر حروب ظفر آرش را بود افراسیاب را معلوم شد که آخر الامر او وسپاه او شکسته خواهند شد پس از دو تیر در آمد چنانکه نامه ای از زبان نوذر بامرای او نوشت که چنان معلوم ما شد سکه کاری از دست آرش بر نماید قارن کاوه را بر خود سپهسالار صلح آرش را بسته بفرستید چون امراء آن نامه را خواندند قارن را بر خود امیر کرده آرش را بسته نزد نوذر ارسال داشتند اما چون نوذر را یقین شد تدبیر افراسیاب آرش را دست گشوده بغلخت فاخر سر افراز ساخت اما هیچ سود نداشت چون آرش از میان سپاه ایران بدر آمد روز دیگر افراسیاب در حمله او گاهل ایران را شکست و اکثر مردم نامی ایران در آن مصاف کشته شدند و باقی فرار نمودند افراسیاب تعاقب نموده بملک ایران در آمد ، نوذر دو سه نوبت با افراسیاب برابر شده رزمهای صعب نمود آخر شکسته شده بحال و اطفال را به پسر بزرگ خود طوس نوذر داده بجانب البرز کوه فرستاد و خود با فوجی بجانب فارس گریخت افراسیاب او را

تقابل نموده بدست آورد وبا اعیان ایران نوعی که در جمیع نسخ وارد است نوذر را در مجلس در حضور خود سر بریده اعیان ایران را در قید کرده در قلعه آمل بدست برادر خود اغربرت بن ایشنگ که بزعم مورخین عجم بهمبیر است سپرد، چنانکه مشهور است زال از سیستان آمده ایشان را خلاص کرد و اغربرت نیز بر سر ابن قضیه بدست افراسیاب کشته شده. شادروان میرزا آقاخان گرمائی در تاریخ آئینه اسکندری مینویسد: افراسیاب منوچهر را در قلعه (مور) از شهر رویان که در ولایت کجور میباشد محاصره نمود و پس از جنگهای بسیار قرار بر مصالحه داده بتوسط آرش از اقوام ماوراءالنهر که در میانه ترجمان بود و با منوچهر دوستی و خویشی داشت حد و سدی برای مملکت اتخاذ کرده فاصله را بر یک تیر پر تاب قرار دادند و چنانکه مشهور است آرش تمبیه در تیر کرده، خدنگی از رویان به بابل افکنده و منفعت بطرف منوچهر شد و افسانه سرایان میکوبند تیر را از رویان به مرو افکنده، این بود بود که پادشاه ماوراءالنهر او را بدوستی با منوچهر متهم ساخته از او بد دل شد و آرش از نزد او بسوی منوچهر آمده منوچهر حکومت گیلان را بدو داد و آرش در آنجا رشت را بنا نمود و بعد از منوچهر افراسیاب آمده آرش را بکشت و ابن واقعه را «اگر برش» یعنی جنگ آرش گویند. رفته رفته آن را معرب ساخته اغربرت گفتند و بنا بر قولی نژاد آرش بسلاطین ایران میرسید و معنی آرش ترجمان است. از بیانات فردوسی معلوم میشود که اغربرت در حدود مازندران بود چنانکه میگوبند (چو اغربرت آمد از آمل به ری) موضوع تیر اندازی آرش مدتها زباززد خاص و عام و از جمله میاحت شیرین ادبای بزرگ ایران بوده چنانکه فخرالدین احمد گرگانی در منظومه «ویس و رامین خود» اشاره بدان نموده و میگوبد: اگر خوانند آرش را کمانگیر - که از ساری به مرو انداختی تیر - تو اندازی بجان من بگوراب - همی هر ساعتی ضد تیر پر آب - خاقانی در این باره میگوبد: درع رستم بسنبل آراید - تیر آرش ز صبر اندازد. اقوال مورخین را در باره آرش بدینجا خاتمه داده و بذكر نظریات خود میپردازیم: باستانهای نکاتی چند که از باقیمانده کتاب اوستا بهیاست بقیه گذارها چون مشکى بسند معتبری نیست همه آنها نقل قول از افسانههای مذکور به باقیمانده بین ایرانیان کهن میباشد چنانکه تاریخ ایران تا قبل از کشفیات زیر خاکهای اخیره نسبت بدوران قبل از ساسانیان بقدری مبهم و پیچیده و مغالط با نوشتهجات مورخین یونان و روم قدیم میباشد که در نظراول مقایسه حدود و قیامع و تطبیق آنها با اسناد ملل دیگر که روابط سیاسی با ایران قدیم داشته اند مشکل و شغص متنبع پس از رنجهای بسیار و تفحص بیشمار باید وقایع يك عصر را با اصول صحیح از روی اسناد متنوعه بدست آورد

وبکلیه ماخذها مراجعه و بلکه بلفات معموله اقوام مختلفه ایکه مورد تعقیق اوست آشنا باشد.

موضوع مورد بحث ما چون از جمله وقایع ایام فترت ایران و زمان بهلولانی میباشد و در این عصر در ایران سننادیدو ابطال و مشاهیر و رجال پیدا شده در معاربات با شجریان توران و ترکستان اظهار عجایب و غرایب نموده اند و افسانه-سرایان باستان در باره ایشان چکامه‌ها سروده و این افسانه‌ها از همانکاه در میان چکامه گوینان ایران زبانزد و مشهور بوده و مورخین و شعرا مخصوصاً فردوسی از ایشان پیروی و اقتفا کرده اند و چون کتاب یا سند درستی در دست نداشت مجبور بود که این قصص و داستانها را از افسانه های دهقانان و پیره زنان که بزبان باستان و پهلوی میسرودند بگیرد این بود که بسی متشوش و درهم و برهم است و کسی سروین آنها را نمیداند چنانکه هر کس فی الجمله تأمل در شاهنامه و کتب تواریخ دیگر کند این معانی را بزودی خواهد فهمید.

مثلاً اسماء اقوام را بجای اسماء اشخاص گذاشته اند و نام جنگهارا اسمای سلاطین و سرداران بنداشتی و پادشاهان را غالباً بجای یکدیگر اشتباه نموده اند و اگر دو نام متشابه بوده یکی را از میان انداخته و اگر یک نام بدو صورت درآمده هر یکی را شخص جداگانه انگاشته و اگر دو پادشاه بیک نام در دو عصر بوده هر دورا یکی دانسته و قایم هر یک را بدیگری نسبت داده اند و گاهی پادشاه را بجای سرداری یا شاهزاده گمان برده و وقایع و اسمای را در هم ریخته و آمیخته اند چنانکه نام ایراک را که عراق باشد بر ایرج موهوم گذاشته و مرداس را که معرب ماردوش است پدر ضحاک تصور کرده و افراسیاب را که اقوام (افراز آب) باشند با فرود که پاتین و نشیب است دو شخص فرض کرده و شیده را که اقوام سیت باشد پسر افراسیاب شمرده و نهر کارن را پسر کایه نوشته و کراش را که به معنی چنگ آرش است اغریث برادر افراسیاب ضبط کرده است.

اگر کسی فی الجمله در تواریخ مال دیگر و آثار عتیقه و کتبه های سنگی باستانی دقت کند میتواند راه اشتباه هر یکی را تشخیص دهد و بفهمد که از کجا و چیست. مستشرق شهر یوستی در رساله نامنامه ایرانی در باره آرش مینکارد که در اوستا نام او ارخش Erexsa ضبط شده و همان کسی است که در موقع مصالحه منوچهر با افراسیاب تیری از کوه امیر یوخشوت بکوه خوانوات افکنده تعیین محل این دو کوه مشکل است ولی بطوریکه از فقره ۲ از زاویادشت و رویشن هومند در فصل ۱۲ از فقرات ۲ و ۲۷ از بندهش بر میآید باید کوه امیر یوخشوت همان کوه رکودیت واقع در رویان باشد این حدس درست باشد یا نه به پیروجه نشانه ای برای تعیین محل امیر یوخشوت نیست فقط میتوانیم بگویم بنا بس آنچه در کتب تاریخ ما از داستان چنگ منرچهر و افراسیاب سخن رفته است امیر یوخشوت

باید در طبرستان واقع باشد و خوانونت در خراسان و همچنین بقول طبری تیر آرش بلب جیعون (آمودریا) فرود آمد، میرخواند نیز نوشته است که از کوه دماوند پرتاب گشته بر کسار جیعون افتاد بنا براین خرابخیز خوانونت باید یکی از کوههای سرچشمه جیعون باشد.

از فتوحای تواریخ چنان بر میآید که بعد از فریدون اقوام آشوری از یکطرف و اقوام تاتار و ماسازت از سمت قفقاز و بحر خزر بر ایران هجوم آوردند و اقوام مازرانهری نیز که آنان را افزای آب خوانند از طرف دریای خزر در آمد و ساری مشغول کارزار شدند. اولاد فریدون بطرف مازندران آمدند و در آنجا نیز اقوام هون آنها را آسوده نگذاشته تا نزدیک آمد و کجور را استیلا و اشغال کردند و منوچهر را که از احفاد فریدون بود در قلعه مور محاصره نمودند و بالاخره منجر بمصالحه و تیراندازی آرش جهت تعدید حدود گردید از این قرابن و از آنلزیکه بدست است اختلافی باقی نماند که در آن زمان هرج و مرج برای اخلاف فریدون غیر از مازندران جایی باقی نمانده بود و شاهزادگان آیرانی در این ایام غالباً در مازندران بودند و بطوریکه این مقفع میگوید یکی از آنان کاوش یا کالبوش نام داشت که در مازندران باغی بزرگ بنام مواک یا مفاک جهت اقامت خود درست نموده بوده و چمن معروف کالبوش نیز مأخوذ از نام اوست بنا بر مسطورات مذکور آرش تیرانداز همان ارخش آریایی و اغریبت دلیر شاهنامه میباشد که فردوسی اشتباها او را برادر افراسیاب تصور نموده است و در اوستا او را بملت شجاعت و رادمردی در جزء نیکان شمرده و میگوید: فروهر یا کدین اغریبت دلیر را میستاییم. در بندهش فصل ۳۰ قمره ۱۷ پانزده تن مرد و پانزده تن زن از یاران سوشیانت شمرده شده اند، اسامی برخی از آنان در کتب پهلوی ذکر شده از آن جمله اند کیشرو و نرسی و طوس و گودرز و پشوتن و اغریبت و گر شاسب سام و غیره.

آرش طبق نوشته صاحب آئینه اسکندری بعد از مصلحه منوچهر با افراسیاب بسمت پادشاهی مازندران منسوب شد و تا زمان نوذر شهریار در آنجا میزیست و پس از شکست سپاه ایران از افراسیاب و کشته شدن نوذر او از لعاط آنکه دارای سرشتی پاک و مورد احترام همگان بود نزد افراسیاب شفاعت گروهی از دلیران ایران را که اسیر سپاه توران بودند نمود و مورد قبول واقع شده و افراسیاب اسرا را بدو سپرد و او آنها را در تپه خوار کرد غاری نزدیک ساری منزل داد و فردوسی در اینخصوص میگوید: چو اغریبت برهنر آن بدید - دل اندر بر او همی بر طیبید - بیامد بر او بخواشگری - بیاراست با نامور داوری - چنین گفت چندین سر بیگناه - ز تن دور ماند بفرمان شام - سرد گریاری بجانشان گزید - سزای همیدون بنشان به بند - برایشان یکی غاز زندان کنم - تکبانشان هوشندان کنم - بزندان بزاری برآرد هوش - تو از خون بکش دست و چندین مکوش -

بیخشدشان جان بکردار اوی - چو بشنید زاری و بیکار اوی - بفرمودشان تبا سازی
برند - بگل و بمسار و خواری برند - . بعد از آنکه اغریرت سرداران ایران را
از چنگ افراسیاب درآورد و در تحت نظر خویش قرار داد گستم و طوس
بسران نوذر پیش زال رفته و او را از ماجرا مطلع و زال هم یکی از سرداران
را بعنوان چنگ با من و استخلاص زندانیان بفرستد من پس از مختصر چنگ و گریزی
آنها را هدایت نموده تا در آزادی سرداران اقدام نمایند و زال هم کشتاد را
مامور اینکار نمود و او طبق نقشه ای که اغریرت قبلا طرح نموده بود زندانیان را
از بند آزاد نمود فردوسی گوید:

چو کشتاد فرخ بساری رسید - پدید آمد آن بندها را کلید - همه بنده از
پایشان برگشود - زساری بیاورد و برگشت زود - چون افراسیاب از آزادی
سرداران آگاه شد اغریرت را به ری احضار و بنو در این موضوع برخاست نمود
هر چند اغریرت با زبان ملایمت و خواهش او را پندها داد سودمند نیانماده و
افراسیاب در مقابل این عمل او را کشت - چنگ اکریرس که فردوسی او را اغریرت
برادر افراسیاب انگاشته و بطوریکه ذکر نمودیم همان حمایت شایان تقدیر آرش
از ایرانیانست که منجر بندها نمودن جان او در این حمایت و دوستی با هم میهنانش
شود در نتیجه نام آرش در جزو نیکان قرار گرفت و مورد گزیم ایرانیان واقع
شد و همواره ایرانیان خواستار خونخواهی و انتقام او از افراسیاب بودند چنانکه
در فقرات ۱۳۳ و ۱۳۵ فروردین یشت مینویسد: کیخسرو از پرتو فر کیانی افراسیاب
و برادرش گرسیوز را در زیر بند آورده از سیاوش دلیر و اغریرت دلیر انتقام
کشید - علاوه بر استنادات مذکوره انتساب برادری اغریرت به افراسیاب و
تورانیان از لحاظ کثرت دشمنی آنها با ایرانیان و محبت شایان از حد اغریرت
نسبت بایرانیان از نظر روحیات اقوامی و عقلی هم مستبعد بنظر میرسد و نظایر
آن در تاریخ کمتر دیده میشود.

پس از کشته شدن آرش (اغریرت) پسرش گویت شاه جای او را گرفت
و در فقره ۲۳ بندهش مندرج است: افراسیاب اغریرت را برای خطایش کشت در پاداش
خداوند پسری چون گویت شاه باوداد - راجع بخصوصیات جشن تیرگان ابوریحان
در آثار الباقیه مینگارد: یک هلت بواسطه موفقیتی بود که نصیب منوچهر و
ایرانیان در انداختن تیر آرش جهت حدود ایران و توران حاصل شده بود دوم
آنکه دو هنگام معاصره منوچهر از طرف افراسیاب باهل ایران شهر خیلی صدمه
رسیده بود بطوریکه به آرد کردن گندم و پختن نان قادر نبودند چونکه اینکار
طول میکشید حتی گندم و میوه جات خام را پیش از رسیدن آرد میکردند و میخوردند
و از آنجا پختن گندم و میوه جات در این روز رسم شد و آورده اند که روز
تیراندازی همین روز است که روز تیر باشد و این روز تیرگان کوچک و روز

چهاردهم همین ماه که گوش روز نامیده میشود تیرگان بزرگ است که خبر رسیدن تیر بعمل خود در آن روز رسیده است و در روز تیر لوازم مطبخ و منقلاها را میشکستند چونکه در آن روز از دست افراسیاب خلاص شده و بی حصار خود رفته اند .

سبب سوم آنکه دهوفدیه که معنای آن حفظ دنیا و حکمرانی در آن است و دهفته که معنی آن آباد کردن و گشت کاری کردن و قسمت کردن دیاست هر دو اینها با هم توأم اند دنیا با آنها آباد میشود و پایدار می ماند و فساد آن اصلاح میگردد و کتابت بعد از آنها می آید و بدانها نزدیک است . امام دهوفدیه از اوشهنج (هوشنگ) ترتیب یافت و اما دهفته از برادرش و یکر دترتیب یافت و نام امروز هم تیر است یعنی عطارد که ستاره کتاب است و در این روز اوشهنج (هوشنگ) نام برادرش را به ستایش ذکر کرده در اینوقت دهفته را بعهده او واگذار کرد پس دهفتت و کتابت یک چیز است و از آنجهت آنروز را جشن گرفتند برای اجلال و تعظیم او و در این روز اوشهنج مردم را امر کرده که جامهای کتاب و دهاقین را بپوشند و پادشاهان و دهقانان و موبدان و غیر آنها تا زمان یشتاسب برای حرمت به کتابت و گرامی داشتن دهفتت لباسی کتاب میپوشیدند و در این روز ایرانیان شست و شو میکردند و سبب آن اینست که کیخسرو وقتی که از جنگ افراسیاب برگشت در این روز بناحیه ساوه رسید و بر بالای کوهی که شهر در بالای آن واقع است آمد و به چشمه آبی وارد شد تنها و از لشکریان خود جدا بود آنوقت ملکی بر او ظاهر شد و او ترسید و بیپوش افتاد و این مطابق رسیدن ویجن بن جودرز (بیژن بن گودرز) اتفاق افتاد پس او راویجت بیدار کرد و آبی برویش پاشید و بستگی که در آنجا بود تکیه داد و گفت ای پادشاه ماندیش (مندیش) یعنی مترس و امر کرد به ساختن قریه در نزدیکی آن چشمه و نام آن را ماندیش گذاشت و آنرا مخفف کرده اندیش گفتند و رسم شست شو کردن با این آب و جمیع آبهای چشمه ها برای تبرک معمول شد و اهل آمل بکنار دریای خزر رفته در آب بازی میکنند و در تمام این روز شادی مینمایند و در آب هدیه بگر را فرو میکنند .

جشن تیرگان هر چند برخلاف جشنهای نوروز و مهرگان و سده جزو اعیاد بزرگ ایرانیان نیست ولی ترتیب و انعقاد آن از همان زمانهای پیشین معمول و تا کنون برقرار میباشد و مخصوصاً در مازندران ترتیب آن در حال حاضر هم با شکوه تمام یا برجا و در شب جشن تیرگان خانواده ها انواع و اقسام میوجات و تنقلات و حلویات را تهیه و اغلب در این شب خیرات و میرات نموده و برخی هم بادهوت نوازندگان مجلس عشق و سروری فراهم و با بتقال زدن از

دیوان حافظ و یا با خواندن ترانه های شاعر عارف مسلک امیر پازواری مازندرانی خود را سرگرم و مشغول میدارند و از جمله در بعضی از نقاط به بختن (سنو) نیز مبادرت مینمایند. از جمله رسوم دیگر این جشن ریختن آب بسر و روی هدیه گیر میباشد و این عادت کم و بیش در بین ایرانیان متداول بوده و میباشد و انجام آن در روز سیزدهم تیر ماه هر سال میباشد. در این روز ایرانیان بر سر و روی یکدیگر آب و یا کلاب میباشند و از حمله سلاطینی که باین موضوع اهمیت زیاد میداد و هر ساله نوازم آن را مهیا مینمود شاه عباس کبیر میباشد.

اسکندر بیک مؤلف تاریخ عالم آرای عباسی مینویسد:

شاه عباس جشن آب ریزان را «شگون» گرفته هر ساله در اوایل برج سرطان «تیرماه» بانجام مراسم این جشن اقدام میکرد، در این روز اگر شاه در اصفهان بود مراسم آب ریزان در کنار زاینده رود نزدیک بل چهار باغ و اگر در مازندران بود، کنار دریای خزر انجام میگرفت و شاه با جمعی از رجال دولت و سرداران و میهمانان بیکانه خود زیر یکی از طاق های بل نشسته بتماشایمیرداخت. هو در وقایع سال ۱۰۲۰ هجری قمری مینویسد:

در اول تعویل سلطان که برف اهل عجم وشگون کسری وجم روز آب پاشان است، باتفاق در چهار باغ صفاهان تماشای آب پاشان فرمودند و در آنروز زیاده از صد هزار نفر از طبقات خلاق و وضع و شریف در شایبان چهار باغ جمع آمده بیکدیگر آب میباشیدند از کثرت خلاق و بسیاری آبیاشی زاینده رود خشکی پذیرفت و فی الواقع تماشای غریبی است.

و در وقایع سال بعد (۱۰۲۱ ه.ق) که شاه بفر مازندران و گیلان رفته بود، در باره مراسم این جشن که در قصبه رود سر با حضور شاه انجام گرفته مینویسد: رسم مردم گیلان است که در ایام خنسه مسترقه هر سال که بحساب اهل تنجیم آملک بعد از انقضای سه ماه بهار قرار داده اند و در میان اهل عجم روز آ پاشان است، بزرگ و کوچک و مذکر و مؤنث بکنار دریا آمده و در آن پنجروز بسور و سرور می پردازند و همگی از لباس تکلف مریان گشته هر جماعت با اهل خود با آب در آمده با یکدیگر آب بازی کرده بدین طرب و غری میگذرانند و الحق تماشای غریبی است.

القصه موکب هایون از فرح آباد بد انصوب در حرکت آمده بقصبه رود سر و رانکوه گیلان که این جشن بجهت افزا منتقد شده بود رسیده بتماشای آن پرداختند و نظاره گران انجمن سرور بودند.

یکی از جهانگردان ایتالیایی که در سال (۱۰۲۸ - ۵۰ ق) خود در اصفهان ناظر جشن آبپاشان بوده است در این باب مینویسد :

در روز جمعه پنجم ژوئیه ۱۶۱۹ « ۲۲ رجب ۲۰۲۸ - ۱۵ سرطان » مراسم جشن آبپاشان یا آبریزان انجام گرفت من تا آرزوی مراسم این جشن را ندیده بودم ، چه ظاهراً در غیاب شاه موقوف میشود ، در روز این جشن تمام مردم از هر طبقه و قبیله شخصی شاه نیز بی هیچ ملاحظه بسبک اهالی مازندران لباس کوتاهی در بر میکنند و برای اینکه همانها اشان از ریزش آب کثیف و گل آلود نشود بجای آن شب کلاهی بر سر میگذارند و دستها را بالا میزنند و در کنار رودخانه یا محل دیگری که آب زیاد در دسترس باشد حاضر میشوند و بعضی اینکه شاه اجازه داد با ظروقی که در دست دارند در ضمن رقص و خنده و شوخی و هزار گونه تفریحات دیگر بر سروروی هم آب میپاشند ، گاهگاه این آبپاشی بجایی میرسد که برخی از مردم بسبب خشم و غضب یا بدلیل دیگر ظروف را بسوی افکنده بادیست بآب ریختن میپردازند و حریفان خود را بمیان رود یا استخر میافکنند چنانکه غالباً این جشن باخفه شدن جمعی از مردم بیابان میرسد

در سفرنامه ایکه یکی از همراهان سفیر دولت اسپانیا (دن گارسیدوسیلوا نیکوترا) در خصوص این جشن نگاشته اشاره میکند .

در اصفهان مراسم جشن آبریزان را در کنار زاینده رود در انتهای خیابان چهارباغ برابر پل زیبای اللهوردی خان بجای می آورند بهمین سبب شاه آروز از اول صبح بدانجا رفت و تمام روز را یکی از ظرفهای زیر پل بشماشا مشغول بود ، اندکی پیش از آنکه مراسم جشن بیابان رسد و مردم دست از آبپاشی بیک دیگر بردارند شاه سفرا را بزیر پل دعوت نمود و چون وقت تنگ بود زمانی پس از آن سفرا مردم را مرخص کرد و خود در صحبت سفرا بیاده نوشی مشغول شد .

از منقولات مذکوره معلوم میشود که جشن تیرگان که بیاد بود تیر اندازی آرش کمانگیر و بیاد بود مسالعه بین ایرانیان و تورانیان و بیاد بود آن روزیست که اهل ایرانشهر از معاصره و تنگی همیشه خلاصی و از تهاجمات سپاه ترک آزاد شدند از عهد باستان معمول گردیدند بود تا حال فروغ ملی خود را از دست نداده و یک نمونه بارز از روحیات وودایم نیاکان ماست . « پایان »